

بررسی نقش روشنفکران نسل اول و دوم در تحولات ایران عصر قاجار

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۲

وحید ملک‌شاهی نژاد<sup>۱</sup>

رسول چیگل<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۰

### چکیده

روشنفکران به عنوان یکی از اصلی‌ترین گروه‌های تاثیرگذار در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران مطرح می‌باشد. در دوران قاجار نیز این گروه توانستند در تحولات سیاسی - اجتماعی نقش مهمی را ایفا کنند هر چند در این راه با موانعی مواجه بودند. سوال اصلی مقاله این گونه مطرح شده است که نقش روشنفکران نسل اول و دوم در تحولات ایران عصر قاجار چگونه بوده است؟ فرضیه اصلی نیز این گونه مطرح شده است که در تحولات ایران در عصر قاجار، روشنفکران با استفاده از عنصر عقل و تلاش برای آگاهی بخش به توده‌های مختلف مردم، توانستند خود را به عنوان یکی از گروه‌های تاثیرگذار در جامعه مطرح کنند. عناصر اصلی تاثیرگذار در حرکت‌های روشنفکری در این دوره، شامل مفاهیم اساسی «تلقی از خود و دیگری، پرسش از انحطاط و عقب ماندگی»، «اخذ تمدن از غرب»، «جدایی دین از سیاست و عرصه عمومی»، «نخبه‌گرایی»، «ضرورت دولت مقتدر و آمر» و «ناسیونالیسم» است. روشنفکران در این دوره، به مثابه گروه‌های مرجع گفتمان تجدد آمرانه و نیز اثرگذارترین گروه استراتژیک این دوره در شکل‌گیری نهادی و گفتمانی نخستین دولت مدرن در ایران نقش برجسته‌ای داشته‌اند. نوع روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلمات کلیدی:

روشنفکری، روشنفکران نسل اول، روشنفکران نسل دوم، عصر قاجار، عقل

<sup>۱</sup> کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان، مرکزی، ایران  
<sup>۲</sup> دکترای فیزیولوژی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

روشنفکری که محصولی غربی و نتیجه رویکرد اومانستی بشر به عالم و آدم است، در حقیقت بینشی می‌باشد که درصدد ارائه تفسیر جدیدی از انسان و شئون انسانی است. این بینش، زائیده عصر روشنگری و تفوق فیلسوفان بر کلیسای قرون وسطی است. عصری که پیش فرض اصلی فیلسوفانش، توانمندی عقل خود بنیاد بشر بر حل مسائل و خواسته‌های انسانی بدون استمداد از وحی بود و به تعبیر دیگر، بشر می‌تواند با بهره‌گیری از عقل خود بنیاد، راه سعادت و پیشرفت را بر خود و هم نوعانش هموار کند و در این راه نیازی به هدایت آسمانی و آموزه‌های وحیانی ندارد. چرا که عقل انسانی می‌تواند با بهره‌گیری از تجربه و علوم تجربی، زندگی سعادت‌مندانه‌ای در اختیار بشر قرار دهد و راز و رمز جهان و انسان را بشکافد و راه هدایت را هموار کند.

شکل‌گیری ایده‌های فکری خواه اجتماعی باشد یا سیاسی و حقوقی و امثال آن، - به منزله پدیده‌های نوظهور، مستقیم یا غیرمستقیم، متأثر از شرایط اجتماعی و تحولات جامعه بوده و خواهد بود و این امر حتی درباره ایده‌های وارداتی هم صادق است. اگر چه روشنفکری ایده‌های غربی و ارمغان عصر روشنگری باختر زمین بوده است، اما برای ورود به جامعه ایران نیاز به بستری اجتماعی مناسب و شرایط ویژه دارد. عقب افتادگی جامعه می‌تواند یکی از عوامل بسیار مهمی باشد که بستر مناسب برای ورود ایده‌های مدعی به پیشرفت و توسعه را فراهم می‌کند. ایران پس از عصر صفویه و پیشرفته‌ای محسوس آن زمان، در اثر عواملی دچار افت محسوس و عقب‌افتادگی آشکار گردید. شکست از روسیه و ورود عناصر سست و تن‌پرور و در عین حال تملق‌گو در دستگاه حاکمیت، ایران را به کشوری عقب افتاده تبدیل کرده تا جایی که توان حفظ تمامیت ارضی خود را نداشته‌اند.

اولین جریان روشنفکری در ایران که مبادی و غایات آن، محصول برخورد جامعه سنتی و عقب مانده ایران با مدنیت مغرب زمین بود، نه فیلسوف بود و نه نقاد. بلکه با الگویی که برای تبعیت، یافته بود، به مثابه پیام آور عصر مدرن تلاش می‌کرد تا ایران را از خواب تاریخی و رکود بیدار سازد. این نسل در برخورد و مواجهه با تمدن جدید، بین اخذ و نفی آن به صورت کامل یا گزینشی، اخذ تمام و کمال تمدن غرب را بدون دخل و تصرف ایرانی انتخاب کرد.

با پیروزی انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ شهرهای شمالی ایران و روشنفکرانی که دارای تمایلات چپ‌گرایانه بودند در معرض تأثیرپذیری از این انقلاب قرار گرفتند و نابسامانی اوضاع ایران و به ویژه قیامهای محلی در گیلان و آذربایجان و احساسات ضد انگلیسی و ضد تزاری به توسعه آن کمک فراوانی کرد. این امر، زمینه ساز شکل‌گیری روشنفکران نسل دوم شد. با توجه به این امر، مقاله‌ی حاضر درصدد تبیین نقش روشنفکران نسل اول و دوم در تحولات ایران عصر قاجار می‌باشد.

## نقش روشنفکران نسل اول در تحولات ایران عصر قاجار

### ۱- روشنفکران نسل اول (۱۱۸۲-۱۲۸۵ هـ.ش)

افرادی مانند آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا حاجی بابا، میرزا جعفر، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا ملکم خان و سیدجمال‌الدین اسدآبادی مهم‌ترین روشنفکران نسل اول را تشکیل می‌دهند.

آخوندزاده و جلال‌الدین میرزای قاجار (۱۲۸۹-۱۲۴۶ ق) نخستین پیشگامان روشنفکری در ایران محسوب می‌شدند (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۴). از نقطه نظر سیاسی، آخوندزاده «یک ملی‌گرای تمام‌آتشه و یک قانون‌گرای متعهد» بود. در اولین بیانیه‌اش خواستار جایگزینی الفبای فارسی با لاتین گردید، هر چند پیش از آن خود اقدام به وضع نوعی الفبای مخصوص کرده بود تا بدان وسیله حروف عربی را از صحنه پاک سازد. به گفته آدمیت، اندیشه اصلاح زبان در قرون میانه در واقع پیامد تماس بین تمدن‌های شرق و غرب و نتیجه تفوق عرصه نوسازی اروپایی بود (آدمیت، ۱۳۴۹: ۶۱). میرزا ملکم خان نیز از همین اندیشه آخوندزاده پیروی می‌کرد و مدعی بود که سرچشمه مشکلات کشور همان شیوه الفبایی فارسی است که باعث شده به ملل مسیحی وابستگی پیدا کنیم (محیط طباطبایی، ۱۳۲۶: ۴۹). با این همه اگر چه موضوع اصلاحات زبانی نتوانست در الفبای فارسی تغییری صورت دهد، حداقل این پیامد را داشت که نویسندگان بسیاری بر آن شدند تا از تقیده‌های زبانی بکاهند و از واژه‌های عربی پرهیز کنند تا نوشته‌هایشان برای مردم قابل فهم‌تر باشد. در واقع از اواسط قرن نوزدهم انواع نویسندگان از جمله برخی شاهزادگان قاجار و حتی شخص ناصرالدین شاه در سفرنامه‌های خارجی خود از سبکی ساده‌تر و غیرعربی‌تر نسبت به درازگویی‌های معاصرانشان استفاده می‌کردند. مطبوعات هم با بکارگیری زبانی ساده، روان و قابل فهم در بهبود این شرایط و فراهم آوردن درک راحت‌تر مطالب برای خوانندگان مؤثر بودند.

تا آنجا که به پیدایش ملی‌گرایی مربوط می‌شود، ذکر این نکته اهمیت دارد که تا پیش از مصطلح کردن واژه «ملت» به معنای امروزی‌اش توسط آخوندزاده، معادل عربی آن یعنی «امت» بکار گرفته می‌شد. پس از تأسیس هیئت دولت و بدنال آن مجلس شورا، واژه «ملت» کلاً جایگزین اصطلاح اسلامی «امت» گردید. ظرفیت ملی این واژه به مفهوم جدیدش باعث شد علما هم آن را به عنوان صفتی برای مجلس شورای تازه تأسیس شده (مجلس شورای ملی) بپذیرند.

پیش از دوران انقلاب مشروطیت و همزمان با آن، فکر ملی‌گرایی ایرانی به صورت نیروی فعال در زمینه ایجاد یک نظام جدید دولت-ملت در کشور در آمد. به گفته کوتاه "هر چند ملی‌گرایی تا پیش از دهه ۱۹۸۰ نیروی قابل توجهی به حساب نمی‌آمده «از ابتدای قرن جدید همه جنبش‌های سیاسی ایران متأثر از جاذبه‌های ملی‌گرایی بوده‌اند» (آموزگار، ۱۹۹۱: ۱۳۹). فکر ملی‌گرایی در اشکال مختلف خود همچون «ملت»، «برنامه ملی»، «دولت ملی» و «هویت ملی» در طول حاکمیت قاجار توسط روزنامه‌های مختلف ایرانی ترویج می‌شد. یکی از پیشگامان یا در واقع نخستین روزنامه ایرانی که از مفهوم ملی‌گرایی به صورت تمام و کمال خود استفاده می‌کرد، روزنامه قانون بود. این نشریه از مفهوم حقوق ملت بعنوان زیربنای شکل بخشیدن به نظام قدرتمند دولت به ملت که مبتنی بود بر دو اصل هویت ملی و ملیت ایرانی استفاده کرد. نمونه‌های زیر این موضوع را برای ما آشکارتر می‌کند. حیات ملل بدون قانون محال است (قانون شماره ۱۵: ۲) ولیکن باید تا امروز درست درک کرده باشید که حقوق ملت هرگز هیچ معنی نخواهد داشت مگر در حالتی که بزرگان ملت از روی یک طرح ملی در صدد حفظ آن حقوق باشند. بدیهی است که طرح ملی باید بر حقایق اسلام و بر ترتیب آدمیت باشد (قانون شماره ۳: ۱۸)

این مجلس دربار اعظم مقدمه شورای کبرای ملی است. شما جزو وزرای دولت نیستید. شما مشیران، نظام ایران هستید. عدد شما کم است. باید اقلاً هفتاد نفر باشید. مجتهدین بزرگ و فضایی ملت باید لامحاله داخل این مجلس باشند (قانون شماره ۱۸: ۲)

می‌خواهیم در ایران یک مجلس شورای کبرای ملی ترتیب بدهیم که در آن مجلس اعظام علما و مشاهیر عقلای ملک حقوق دولت و ملت را موافق اصول شریعت خدا مستقلاً معین و حفظ حدود مقرر را دایماً مراقبت نمایند (قانون شماره ۲۲: ۱).

اگر ساختار و کارکرد جمعیتی ایران را در آستانه مشروطه در نظر بگیریم خواهیم یافت که جمعیت کشور در سال ۱۹۰۶ م تقریباً نه میلیون نفر بوده است. از این رقم حدود ۸۵ درصد در شهرهای کوچک و روستاها زندگی می‌کردند و تقریباً همگی فاقد سواد اجتماعی بودند. از ۱۵ درصد دیگر که غالباً در شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند، ۱۳ درصد دارای سواد عمومی بودند و فقط ۱/۵ تا ۲ درصد بقیه قادر به خواندن رسالات روشنفکری - روزنامه‌های داخلی و خارجی بودند و با پیشرفت‌های غرب آشنایی داشتند و اصطلاحات رایج در محافل فرنگی مآب مثل مشروطه - قانون اساسی و پارلمان را می‌شناختند (عیسوی، ۱۳۷۶: ۱۷).

در این دوره جمعیت شهری به دلیل فقدان ارتباط سازمانی مشاغل، فاقد گروه‌بندی اجتماعی، همبستگی ملی و ضرورت درک منافع ملی بود که این خود ناشی از وابستگی شدید شهریان به تعلقات قومی، قبیله‌ای و مذهبی و محلی بود. این پراکندگی از یکسو کشور را با چالش‌های فرهنگی روبه‌رو می‌کرد و از جهت دیگر میل به مشارکت سیاسی و بسیج‌پذیری انقلابی را کاهش می‌داد. بنابراین پراکندگی جمعیتی - تنوع قومی - مذهبی - فرهنگی و هویتی و فقدان عوامل تحکیم بخش همبستگی و منافع ملی، نشان می‌داد که کشور ما حتی برای رسیدن به دولت پیشامدرن راه درازی در پیش دارد. زیرا ایران اواخر قرن نوزدهم به یک جامعه ایستا و سیستم بسته شباهت بیشتری داشت (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۳۸-۳۷).

## ۲- ویژگی‌های روشنفکران نسل اول

الف: خاستگاه اشرافی و حکومتی

نسل اول روشنفکران ایرانی شامل نخستین تحصیل کرده‌هایی می‌شود که زندگی در غرب را تجربه کرده بودند. این افراد همچنین شامل دولت‌مردان اصلاح طلبی می‌شدند که خاستگاه اشرافی و حکومتی داشتند. این گروه از روشنفکران در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار می‌زیستند و به قول برخی صاحب‌نظران، خاستگاهی بیشتر اشرافی و درباری داشتند و به علت چنین مرتبه‌ای، می‌توانستند به غرب مسافرت کرده و تحولات آن جوامع را مشاهده کنند. به خاطر همین پایگاه اجتماعی بود که آنها اغلب خصلت محافظه کارانه، مصلحانه و نخبه‌گرایانه پیدا کرده و مدافع الیگارشی بودند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۵۳). این نسل با فاصله گرفتن و بیگانه شدن از ایران، حتی از خاستگاه طبقاتی خویش جدا شده و از طریق مقایسه غرب (دیگری) و ایران (خودی)، نسبت به موقعیت و وضعیت اجتماعی و فرهنگی خودی، آگاهی خود را از جهان شکل دادند.

ب: مخالفت با حکومت مرکزی

بازنمایی جایگاه شاه در برخی متون روشنفکری این دوره حاکی از تلاش روشنفکران ارگانیک برای هم‌پیوندی با سلطنت در جهت استحاله آن در گفتمان روشنفکری است. سخنگوی این متون از یک

سو از هر فرصتی برای مجیزگویی نسبت به شاه استفاده می‌کند و در عین حال به کمک استراتژی غیریت سازی و جدا کردن حساب شاه از دیگر عمال سلطنت در پی جذب شاه بر می‌آید. برای نمونه می‌توان به بخشی از نامه‌های توجه کرد که ملکم خان در شماره چهارم روزنامه قانون خطاب به ناصرالدین شاه نوشته است:

در این مدت چهل سال سلطنت هیچ قسم توجه شاهنشاهی در اصلاح امور ایران ثمری نبخشید. با این فراغت طولانی و با همه اقدامات ملوکانه امروز ولایات ایران خراب‌تر، خلق ما مفلوک‌تر، لشگر ما بی‌نظم‌تر، استقلال دولت کمتر، رنجش عامه بیشتر و خطرات انهدام نزدیک‌تر شده است. وزرای این سلطنت باطمینان فطرت پاک همایونی در این مدت چهل سال از یک سر ایران تا سر دیگر هر طوری که خواستند بر این خلق بیچاره تاختند (روزنامه قانون، شماره ۴:۱)

متن فوق، علاوه بر مجیزگویی‌های آشکار، می‌کوشد شاه را از مداخلیت در پس رفت‌های ایران در چهل ساله اخیر میرا سازد. از جمله چنان که مشاهده می‌شود در اشاره به پسرتهایی که طی چهل سال سلطنت در امور ایران حادث شده، ابتدا از ساختار مجهول استفاده شده که در آن اشاره‌ای به عامل این تباهیها نشده است. اما بلافاصله در ادامه وزرای سلطنت عامل این تباهیها معرفی شده‌اند. نگارنده در بخش‌های دیگری از متن شاه را خیر خواه ایران و خلق ایران بازنمایی می‌کند که در ضمن از بدخواهی‌های وزرای سلطنت نیک آگاه بوده است. در مجموع، سخنگوی متن در این جهت شاه را فردی "پاک فطرت" با "خیالات عالی و آگاه از دسیسه‌های دشمنان می‌نمایاند و عامل به ثمر ترسیدن "خیالات عالی‌ای" که "زینت فرق مبارک" است را وزرای سلطنت معرفی می‌کند. این مجیزگوییها و ارائه چنین تصویری از شاه هم با توجه به زمینه اجتماعی قابل توجیه است که متن در آن تولید شده است (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۲۶) و هم با توجه به جایگاهی که این مقام در بازار قدرت جامعه در این دوره دارد قابل فهم است. شاه در این ساختار قدر قدرتی تصور می‌شود که کل قدرت حکومتی را در بازار قدرت در انحصار خود دارد و به واسطه اتحاد با وی می‌توان کل این قدرت را به خدمت گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۴۷). کرزن شرح گویایی از جایگاه شاه در ساختار حکومتی ایران در دوره ناصرالدین شاه دارد؛ او می‌نویسد:

حکومت ایران کم و بیش اعمال قدرت خودسرانه از ناحیه عناصری است که بنابر سلسله مراتب شامل شهریار تا کدخدای دهی حقیر می‌شود. پس یگانه اصل مانع که در مقابل رفتار طبقات رسمی پایین‌تر قرار گرفته است ترس از مقام بالاتر از خود ایشان است. . مقامات بالاتر هم از شخص شاه بیمناکند که احراز خشنودی خاطر وی هیچ گاه دور از امکان نبوده است. . براستی شاه فعلی در حال حاضر نمونه ممتاز زمامداری مطلق است. زیرا که. . عاری از مسئولیت و فعال مایشاء است و حق بی‌حد و حصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش دارد. فرزندان استقلال جداگانه ندارند و دور از امکان نیست که در چشم بهم زدن به خاک پستی و یا فقر و تنگدستی فروافتند. وزیران بنابر میل ملوکانه برقرار و یا خوار می‌شوند. فرمانروا یگانه وجود مالک الرقاب است و تمام افراد رسمی اختیاراتی از جانب او دارند و هیچ مرجع رسمی نیست که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد. بنابراین چه اهمیت عظیمی به شخصیت آن وجودی وابسته است که این همه حق و اختیار در ید اقتدار اوست (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۱۲-۵۱۳)

با این وصف باید گفت شخص شاه است که منبع قدرت حکومتی به شمار می‌آید و این امر تلاش روشنفکران را در جلب نظر وی موجه می‌نماید. به این اعتبار مجیزگویی‌ها و ارائه تصویری مثبت از شخص شاه در متون فوق قابل فهم می‌شود.

اما از سویی دیگر، در کنار این مجیزگویی‌ها نشانه‌هایی می‌توان یافت که این روشنفکران ارگانیک خود را همدردیف شاه، و در مواردی حتی بالاتر از وی، قرار داده و به این ترتیب در مقابل وی قدرت نمایی نیز کرده‌اند. برای نمونه، در همان متن پیش گفته در شماه چهارم روزنامه قانون، اگر چه سخنگوی متن در ظاهر کلام به شاه اطمینان خاطر می‌دهد که روزنامه‌اش هیچ تهدیدی برای وی نیست اما همین اطمینان خاطر گویای این نکته مضمراست که چون این روزنامه روزنامه‌ای آزاد است پس می‌تواند هر چیز دیگری را به هر طور دیگر به "گوش هوش کل ایران" برساند؛ بی تردید وجود همین امکان‌های چندگانه است که تأکید بر چنین تضمین‌هایی را در متن باعث شده است. همچنین در همین خصوص است که سخنگوی این متن از شاه تمنا می‌کند که در قبال این روزنامه "حوصله شنوا و عفو خطایا" را پیشه کند. قاعدتا این درخواستها گویای این نکته‌اند که نیش قلم و شلاق جسارت‌های این روزنامه قرار است به دامن شاه هم کشیده شود.

آنچه به روشنفکران ارگانیک در این برهه چنین جسارتی داده که در قبال راس هرم سیاسی، یعنی شاه، قدرت نمایی کند تکیه‌ای است که به ملت دارد.

توضیح آن که، کم و بیش از دوره صفویه تا آستانه مشروطه نوعی تقسیم قدرت نسبتاً پایدار میان رؤسای حکومت و روحانیان صورت پذیرفته بود که بر مبنای آن دستگاه قضایی، ثبت املاک و قراردادهای رسیدگی به مرافعات حقوقی و صدور احکام مربوط به آن و نیز اخذ مالیات شرعی در اختیار روحانیان بود و حکومت سیاسی در دست شاه و دیگر عمال حکومت. بر این اساس روحانیان "روسای ملت" و شاه و عمال حکومت "روسای دولت" به شمار می‌آمدند (آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). در واقع همین موازنه بود که در آستانه مشروطه در حال شکسته شدن بود. این شرایط زمینه ارائه تعبیر متفاوتی از "ملت" را فراهم آورد و به عبارتی دیگر "ملت" را به دالی شناور بدل کرد که طی مفصل‌بندی در گفتمان‌های متفاوت از معنا لبریز می‌شود (تورفینگ، ۱۹۹۹: ۳۰۱). بنابراین دستمایه‌ای برای بار کردن محتواهای گوناگون از جانب نیروهای فعال اجتماعی فراهم شد تا محتوایی متناسب با پروژه هژمونیک خود بر آن بار کنند.

به این اعتبار، روشنفکران که در این دوره به واسطه تسهیل سفر و مهاجرت به کشورهای اروپایی و فراهم شدن زمینه‌های ارتباط میان خارج نشینان با محافل روشنفکری داخلی (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۴۲۶) از جمله از طریق بسط و گسترش عوامل ارتباطی چون تلگراف (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۳۱). و تکنولوژی‌هایی چون صنعت چاپ با مفاهیم و تعبیر مدرن آشنایی یافته بودند، در تلاش برای بار کردن محتوایی مدرن بر دال "ملت" برآمدند. ضمن آن که این تعبیر مدرن به واسطه گسترش نهادهای آموزشی (آدمیت، ۱۳۸۵: ۴۷۷)، رسانه‌هایی چون روزنامه و انجمن‌های سری و نیمه سری، چون فراموشخانه ملکم خان، در مسیر هژمونیک شدن حرکت کرد که در نهایت با وقوع انقلاب مشروطه به انجام رسید.

از نخستین تعبیر مدرن از ملت در همین دوره در رساله رفیق و وزیر ملکم خان پیش نهاده شد که در آن ملت در معنای "مجموع رعایا" به کار رفته بود که تعبیر سیاسی جدیدی در این دوره بود

(آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۷۳). از جمله استراتژی‌های گفتمانی در متون این دوره برای تدقیق محتوای ملت که در متون روشنفکری نمود یافته استراتژی غیریت سازی است. توضیح آن که در این متون دال "ملت" در تقابل با دال‌های دیگری چون "خلق" قرار داده شده است. برای نمونه، در شماره چهارم روزنامه قانون، در متن پیش گفته، خلق با صفاتی چون بیچاره و غافل وصف می‌شود که البته صاحب هوش و استعدادی وافر است. این در حالی است که "ملت" در این متن برای اشاره به جمعی به کار رفته که از غفلت‌رهایی یافته و می‌تواند به حرکت درآید. چنین تعبیری از ملت تا حدی با برخی تعبیر مدرن از ملت در مغرب زمین نزدیک است.

روشنفکران این دوره برای جذب نیروی تازه یاب ملت علاوه بر این که در جهت بار کردن محتوایی متناسب با پروژه هژمونیک شان تلاش می‌کردند، همچنین می‌کوشیدند خود را متناسب به ملت و در دایره اردوگاه خودی‌های ملت نیز قرار دهند. در این خصوص کاربرد ضمیر "ما" در متون ایشان شایان توجه است. برای نمونه در متن پیش گفته، در شماره چهارم روزنامه قانون، سخنگوی متن، که در مواردی با کاربرد ضمیر "ما" در معنایی مانع خود را عضوی از حلقه روشنفکری معرفی می‌کند، همچنین با کاربرد این ضمیر در معنایی جامع این حلقه روشنفکری را در اردوگاه خودی‌های "ملت" قرار می‌دهد. ضمن آن که ملکم در متونی دیگر در تکمیل صورت‌بندی مدرنی که از دال "ملت" به دست می‌دهد به تشریح حقوق ملت نیز می‌پردازد، که از جمله آنها عبارت است از رساله "ندای عدالت" (ملکم خان، ۱۳۲۷: ۲۰۶-۲۰۸) و رساله "کتابچه غیبی یا دفترچه تنظیمات" (ملکم خان، ۱۳۲۷: ۲۸-۲۶). روح حاکم بر این اصول دلالت بر "حکومت ملت بر ملت" داشته و این با سامان سیاسی که تا پیش از این بر ایران حاکم بوده و در یک کلام می‌توان آن را "سلطنت مطلقه" نامید متفاوت است. این اصول دلالت بر تلاش برای به عرصه کشاندن نیروی اجتماعی تازه‌یابی به نام "ملت" دارد که تا پیش از این "رعیت" حکومت سلطنتی بوده‌اند.

اما در این میان، سلطنت نیز برای تقویت سهم خود از قدرت به دنبال جذب دیگر نیروهای اجتماعی بود. حال که روشنفکران از دایره حکومت فاصله گرفته بودند و چنان که خواهیم دید دین‌مداران سنتی نیز به مرزبندی از حکومت مبادرت ورزیده بودند، به نظر می‌رسید تجار به عنوان یکی دیگر از نیروهای عمده گزینه مناسبی به شمار می‌آمد. در واقع، تجار به واسطه نفوذ گسترده در میان مردم می‌توانستند حلقه ارتباطی مناسبی میان سلطنت و جامعه مدنی باشند؛ غافل از این که تجار در این دوره نقشی را بر عهده گرفته بودند که با اهدافی که روشنفکران ارگانیک دنبال می‌کردند هم‌خوانی بیشتری داشت، ضمن آن که با گفتمان دین‌مداران سنتی نیز که از دیگر رقبای گفتمان روشنفکری ارگانیک در میدان قدرت ایران بود تعارضی آشکار داشت.

در واقع، در این برهه بود که از جمله به واسطه رکود اقتصاد بومی به واسطه ادغام در اقتصاد بین‌المللی تجار به نیروی فعال بدل شدند (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۸). وضعیت نابسامان اقتصادی در این برهه ناآرامی‌هایی را در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی در پی داشت. از جمله مهم‌ترین این ناآرامیها که بستر لازم را برای جنبش تنباکو و سپس جنبش مشروطه فراهم آورد، و در نهایت به واسطه آن تحولی عمده در ساختار سیاسی مستقر در ایران پدیدار شد، عبارت بود از تلاش بازاریان برای تشکیل "مجلس وکلای تجار ایران". این

مجلس که در ۱۲۶۳ش تشکیل یافت نه فقط دستگاهی اقتصادی با صلاحیت حقوقی که به لحاظ شخصیت سیاسی که داشت نیز شایان توجه است (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۲۹۹).

توضیح آن که، تجار ایرانی با مشاهده تنزل صادرات و کاهش درآمد و افزایش واردات و نیز انفعال و بی تدبیری حکومت وقت در قبال این اوضاع آشکارا به اعتراض پرداختند. سیل اعتراض‌ها در قالب شکایت نامه و عریضه به سوی عمال حکومت و شخص شاه سرازیر شد. از جمله تجاری که نقشی مهم در هدایت این جریان داشت حاج محمد حسن امین الضرب، از تجار فعال و معتمد تهران بود که خود نیز نامه‌هایی مبنی بر شکایت از اوضاع تجار و تجارت در ایران به ناصرالدین شاه و عمال حکومت وی نوشت.

فعالیت‌های تجار برای کاهش فشارهای ناشی از این شرایط بود که توجه شاه را برانگیخت، تا آن جا که او در دست خطی که در مردادماه ۱۲۶۳ش. خطاب به صدراعظم میرزا یوسف مستوفی‌الممالک صادر کرد حکم کرد که "تجار به مشورت برآیند، کار تجارت را به نظم در آورند، می‌خواهند رئیس داشته باشند یا نه خودشان می‌دانند، به اتفاق تصمیم بگیرند و پیشنهادشان را عرضه بدارند" آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۱۰). همین امر زمینه ساز تشکیل "مجلس وکلای تجار" مرکب از تعدادی از روسا و ریش سفیدان تجار در پایتخت با شعبه‌هایی در سراسر مملکت شد که "تنظیم امور تجارت و رسیدگی به دعاوی حقوقی تجار و تمیز حق و باطل" در مسئولیت آن بود (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۱۱-۳۱۲). اما آن چه در تداوم کار این مجلس خلل ایجاد کرد و در نهایت آن را به تعطیلی کشاند جایگاه آن در نظام سیاسی وقت بود. به تعبیر آدمیت و ناطق:

آن چه لاینحل می‌نمود معمای سیاسی بود، یعنی وجود چنان مجلس وکلای تجارتری در درون نظام حاکم. مسئولیت بزرگی که مجلس وکلای تجار به عهده داشت و اختیارات پر دامنه‌ای که به آن دستگاه تفویض گردیده بود- به ضرورت با دو عامل مهم قدرت تصادم می‌یافت: با حکام ولایات، و با علما که صاحبان محاضر شرع بودند - تصادمی که تعیین کننده فرجام مجلس تجارت بود (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶، ۳۴۴). اما، به تدریج کارشکنی حکام ولایات در قبال کار این مجلس آغاز شد. گزارش این کارشکنیها از اغلب شهرها به مجلس مرکزی می‌رسید و مجلس مرکزی نیز آنها را به اطلاع شاه می‌رساند و از کارشکنی‌های حکام، که از جمله مقتدرترین آنها ظل السلطان، پسر شاه و حاکم اصفهان بود، در این خصوص گلایه می‌کرد (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۴۴). شاه، اوایل کار این مجلس، در پی این گزارش‌ها دست خطی را به صدر اعظم مستوفی‌الممالک نوشت و در آن به حمایتی اکید از تجار و مجلس تجار پرداخت و وی را مامور کرد طی تلگرافی به همه حکام ولایات امر نماید "ابدأ مداخله در کار تجار نکنند و اسم تجار را نیاورند، و ابدأ شخصی را از جانب خودشان رئیس تجار قرار ندهند، و به مجلس تجار کمال تقویت و حرمت را بکنند" (آدمیت و ناطق ۱۳۵۶: ۳۴۶). تلگراف جداگانه‌ای که شخص شاه در همین خصوص به حاکم قزوین، معین السلطنه، ارسال کرد نیز شایان توجه است. شاه در این تلگراف وی را به شدت مورد سرزنش قرار داد و بر پشتیبانی از مجلس تجارت تأکید ورزید. نکته شایان توجه در این تلگراف اخیر این است که چنان که از عنوان تلگراف بر می‌آید شاه آن را از طریق مجلس تجارت قزوین برای معین السلطنه ارسال داشته است: "به توسط وکلای تجار قزوین به معین



السلطنه". این امر خود حاکی از شأن و اعتباری است که این مجلس در نظر شاه، در برابر اعتبار حکومت ولایات، کسب کرده بود (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۴۷).

همه اینها حکایت از تلاش سلطنت برای جذب تجار دارد؛ تلاشی که در نهایت با همدستی حکام ولایات و بخشی از روحانیان نقش بر آب شد. در نهایت غائله‌ای که حول مجلس تجار تبریز بر پا شد به برچیده شدن بساط مجلس وکلای تجار منتهی شد. شواهد نشان می‌دهند که حاکم وقت تبریز، مظفرالدین میرزای ولیعهد، بر خلاف بسیاری از حکام دیگر با این مجلس همراهی می‌کرد (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۶۲ و ۳۶۳)، اما برخی بازرگانانی که خود را صالح‌تر برای نمایندگی در این مجلس می‌دیدند و تجار ورشکسته و دلالانی که از نظم و نظارت‌های جدیدی که مجلس فوق‌اعمال می‌کرد ناراضی بودند دست در دست روحانیانی چون حاج میرزا جواد، مجتهد تبریز، که برخی بازرگانان ورشکسته در خانه او بست نشسته بودند به معارضة با این مجلس پرداختند.

در نهایت ناظم‌التجار، رئیس هیئت وکلای تبریز، مجبور به استعفا شد و به امین‌الضرب، رئیس مجلس مرکزی، نوشت "علمای اعلام سلمه الله تعالی راضی به انعقاد مجلس نیستند. قبل از این که فتنه جدیدی بشود بنده استعفا کرد، حاضر مجلس نمی‌شود. انشاء الله قبول خواهید فرمود" (آدمیت و ناطق ۱۳۵۶: ۳۶۱)، متعاقب آن از برخی ولایات دیگر نیز اخباری مشابه مبنی بر هم‌دستی علمای روحانی با حکام ولایات در مخالفت با مجلس وکلای تجارت به مجلس مرکزی رسید. در همین اوان کامران میرزای نایب السلطنه، پسر شاه و وزیر جنگ و حاکم تهران، و مخبرالدوله، وزیر تجارت، و در نهایت صدراعظم هم به صف مخالفان مجلس وکلای تجارت پیوستند و این امر شاه را وادار به عقب‌نشینی از ادامه حمایت از این مجلس کرد. در نهایت امین‌الضرب نیز از ریاست مجلس مرکزی استعفا داد و کار مجلس وکلای تجار با این خصوصیات به پایان رسید (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۶۸).

توصیف آدمیت و ناطق (۱۳۵۶) از این نهاد حکایت از جایگاه مهم سیاسی این نهاد، تقابل آن از طرفی با قدرت سیاسی حکام و از طرفی دیگر با نفوذ روحانیان، و تأثیر آن در بروز و ظهور شکاف در ساختار قدرت مستقر در ایران در آن دوره دارد که زمینه را برای تحولات سیاسی آینده هموار کرد:

مجلس وکلای تجار ایران نخستین تشکل اقتصادی با خصلت سیاسی بود که پیش از عصر مشروطیت از نمایندگان منتخب طبقات اصلی و فعال اجتماعی، به ابتکار و تلاش خود، در درون نظام حاکم به وجود آمد. البته تاجر سوداگر در درجه اول پی‌کار و سود خویش بود. اما قضیه مهم تاریخی این است که در این دوره هیأت متشکل تجار یکی از دو جناح اصلی متعرضان را می‌ساختند؛ جهت کلی حرکتشان در شرائط تاریخی زمان تغییر و ترقی بود (گروه دیگر متعرضان، تربیت یافتگان جدید بودند. به همین سبب هستی مجلس وکلای تجار با نظام موجود تعارض ماهوی داشت؛ تصادم آن با دو دستگاه کهنه و کهن طبیعی بود: یکی با قدرت سیاسی حکام که تجسم کامل عیار آن حکومت ظل‌السلطان بود، دیگر با اقتدار شرعی ملایان، سرنوشت مجلس تجار از آغاز معلوم بود - یا بساط ظل‌السلطانی بایستی واژگون گردد، یا مجلس اهل تجارت برافتد. وجود آن دو پهلوی هم خلاف منطق تاریخی بود، از آن که نوع دستگاه ظل‌السلطانی بالذات اصلاح‌ناپذیر بود (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶، ۳۶۹-۳۷۰).

چنین بود که در معادلات موجود در میدان قدرت ایران گفتمان تجار، ضمن حفظ فاصله از گفتمان سلطنت و دین مداران سنتی، هم پیوند با گفتمان روشنفکران ارگانیک جلوه کرد؛ هم پیوندی که در نهایت در جنبش تنباکو تثبیت شد.

در این رابطه میرسپاسی توضیح می‌دهد که نخستین و بارزترین تفاوتی که این روشنفکران میان ایران و غرب میدیدند، حکومت استبدادی در ایران از یک سو، و حکومت دموکرات در کشورهای غربی، از سوی دیگر بود. به همین دلیل، این گروه از روشنفکران به مخالفت جدی با حکومت مرکزی پرداختند و برای کاستن از قدرت آن درصدد کمک به شکل‌گیری مجلس برآمدند (میرسپاسی، ۱۳۸۱: ۲۱).

ج: انتقاد از وضعیت و کارکرد مذهب و سنت

نمی‌توان سنت را نفی کرد و نواندیش دینی شد بلکه از طریق چالش با سنت باید به خلق مفاهیم جدید نایل شویم. روشنفکران دینی معتقد به بازخوانی متن هستند نه انکار آن. در نظر آنان هر قوم و ملتی در بستری از سنت، آداب و رسوم پرورش یافته است که سابقه چندین و چند ساله دارد. نفی سنت به معنای نفی خویش است. آنچه نزد جریان روشنفکری جدید دینی حرمت دارد «نقد و باز اندیشی» است نه «نفی» که آن استراتژیک است و این ایدئولوژیک. روشنفکری دینی دهه اخیر رویکرد استراتژیک را برگزیده است و با دیدگاه «ایدئولوژی نگر» چندان رابطه خوبی ندارد. مطابق این دیدگاه «ایدئولوژی دستگاهی از اندیشه‌های باطل، شعور کاذب یا جهل مرکب است که معطوف به عمل و سیاست و منافع قومی خاص است». (طاهری، ۱۳۸۳: ۱۶۱).

کنشگر ایرانی دوره تجدد و به ویژه دوره انتقال قدرت خود را از منظر غرب می‌نگرد، گذشته خود را با گذشته آن درک می‌کند و آینده را نیز بر اساس حال او ترسیم می‌کند. بنابراین، همان گونه که در غرب مقدمه انقلاب صنعتی اصلاح دینی و جدایی دین از سیاست بوده است، در ایران نیز برای رسیدن به چنین هدفی باید دین و امور قدسی را از سیاست جدا کرده، به امور شخصی میان انسان و خدا مقید کرد. فراتر از آن، مهم‌ترین پایگاه نیروهای اجتماعی و وابسته به صورت‌بندی قبل از تجدد، مذهب و نیروهای شکل گرفته حول آن است که تضعیف مذهب و خارج کردن آن از حوزه عمومی علاوه بر تضعیف کردن نیروهای رقیب روشنفکران و تجددگرایان، عرصه اجتماعی را آماده پذیرش و عملی کردن اخذ مطلق تمدن غرب می‌کند.

در نگاه آنها، روحانیان نماینده و تداوم بخش بساط کهنه‌ای هستند که مانع هرگونه نوآوری و ترقی است. مجله ایران‌شهر نیز یکی از کانون‌های بسط ملی‌گرایی باستان‌گرایانه در ایران است که ایده جدایی دین از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فراتر از آن لزوم بازنگری و انقلاب در مذهب را مطرح کرده است. این مجله به تمدن غرب و مفهوم پیشرفت‌نگاهی ایدئالیستی دارد و خرافات، اوهام و تعصبات مذهبی را از دلایل عقب ماندگی و فترت ارواح ایران» می‌داند که روحانیان ایران به دست مردم، پادشاهان و دیوانیان داده است و از قبل این عمل:

آزادی فکر و عقل و روح و وجدان را از مردم ایران برکنده و ریشه ذکاوت و عزم و حمیت را سوزانده‌اند؛ چنان که هر ذی‌حس متفکر و متجددی که به نشر حقایق سیاسی و یا دینی و اخلاقی همت کرده و خود را هدف تیر بلا و محنت ساخته پای مردی به میدان گذاشته به بیدار کردن ملت

کوشیده است، فوری او را تکفیر کرده و بی دین خوانده مردم را به کشتن وی و سوختن خانمان او برانگیخته‌اند.

آن چنان که پیداست، ایرانشهر نیز با فرنگستان هم عقیده است که روحانیت و نیروهای مذهبی از موانع اصلی ترقی و رشد ایران هستند. ایرانشهر دلیل چنین رفتار و روشی از سوی نهاد روحانیت را قدرت طلبی صرف می‌داند: «وقتی که این وقایع موشکافی شده، معلوم گشته که همه این خونها را فقط برای حفظ مقام آقایی و مسند ریاست و نفوذ خود ریخته‌اند». این مجله اوضاع ناگوار زمان خود را برآمده از «سیاست استبدادی» و «تسلط روحانیت» می‌داند.

روشنفکران نسل اول با توجه به برخی روابط قدرت سنتی مذهب و حکومت در ایران، به انتقاد از وضعیت و کارکرد مذهب نیز پرداختند. در عین حال گفتمان آنها در برابر غرب با توجه به آگاهی شان از کارکرد اسلام در جامعه ایرانی، به شکل در گفتمان متفاوت یعنی گفتمان ضد مذهب و گفتمان مذهبی انتقادی بروز یافت. در هر صورت آنها با مذهب در وضعیت ترکیبی اش با حکومت مخالف بودند.

د: درخواست تأسیس مجلس

به نظر می‌رسد در خواست تأسیس مجلس، بازتاب گسترده‌ترین نقد روشنفکران نسل اول از وضعیت موجود بود و به دلیل خاستگاه طبقاتی و اطلاع اندک و ناقص آنها از شرایط اجتماعی و طبقاتی ایران، گفتمان مشروطه طلبی نیز محدود به همین گروه‌های خاص شد. از این رو بعدها که مجلس تشکیل شد، هیچ نماینده‌ای از طبقه پائین در مجلس نبود و گفتمان سنتی سلطنتی به عنوان گفتمان باقی مانده از نسل‌های پیشین، همچنان حضور داشت.

ه: بی توجهی به استعمار

از سوی دیگر، بی توجهی روشنفکران این نسل به استعمار، آنها را از تحلیل صحیح و همه جانبه استبداد مطلقه بازداشت؛ به طوری که نتوانستند به نقش حمایتی استعمار از استبداد مطلقه پی ببرند. در نهایت، محصول تلاش روشنفکرانه آنها یعنی مجلس با حمایت استعمار و به خواست حکومت، توسط نیروهای خارجی مورد تعرض واقع و به توپ بسته شد.

و: استفاده از مطبوعات برای نشر گفتمان خود

پیدایش روشنفکران ایرانی در نیمه دوم قرن ۱۹ مستلزم برخورداری از محیطی بود که آراء و افکار آنها بتواند از آن طریق بین آحاد مردم اشاعه پیدا کند. با وجود فعالیت رسانه‌های سنتی همچون منبر، مسجد، تکیه و وعظ، روشنفکران حداقل به دو دلیل به آنها دسترسی نداشتند. نخست اینکه اینگونه ابزارهای سنتی در انحصار روحانیان قرار داشت و بنابراین فقط برای مقاصد مذهبی کاربرد داشت. اصولاً در آن زمان استفاده از رسانه‌های سنتی برای موارد اجتماعی و سیاسی خیلی نادر بود. جدایی عملی دین از سیاست نزد بسیاری از روحانیان آن زمان امری پذیرفته شده تلقی می‌شد. دوران مشروطیت از این بابت استثنایی بود؛ چرا که روحانیان از همان رسانه‌های سنتی برای مباحثات اجتماعی و سیاسی استفاده کردند. در واقع پیدایش روشنفکران جدید و معرفی مطبوعات باعث شد که روحانیان از ابزارهای سنتی ارتباطی برای مقاصد سیاسی بهره ببرند. علاوه بر این، استفاده مناسب از مطبوعات توسط روشنفکران غیردینی، روحانیان را بر آن داشت تا در صحبت‌های خود به موضوعات رسمی دینی اکتفا نکنند، بلکه به مسایل سیاسی و اجتماعی نیز پردازند. همین مسئله باعث شد

روحانیان به اهمیت این شیوه جدید ارتباطی (مطبوعات) پی ببرند. بدین ترتیب آنها به این عرصه جدید متمسک شدند و به چاپ مقاله در برخی روزنامه‌ها پرداختند و حتی خود به نشر روزنامه پرداختند.

دلیل دیگر برای غیر کافی بودن ابزارهای سنتی ارتباطی، یک سویه بودن آنها (از واعظ به شنونده بود. با این شیوه دیگر مجالی برای مخاطب برای طرح سؤال باقی نمی‌ماند. در مقابل، مطبوعات این ظرفیت را دارد که به گفتمان‌های مختلف میدان دهد و مجالی برای طرح آراء و افکار مختلف باشد. مطبوعات به نسبت رسانه‌های سنتی بهتر می‌توانند تنوع آراء را بازتاب دهند. پر واضح است که روشنفکری به محیطی مناسب برای ارایه دیدگاه‌ها و مباحثه درباره آنها نیاز دارد. رسانه‌های سنتی از پاسخ به این نیازها ناتوان بودند. در این میان مطبوعات توانستند بهتر از همه این هدف را تأمین کنند.

پیدایش مطبوعات جدید تقریباً همزمان با ظهور روشنفکران بود. تأسیس نخستین روزنامه به سال ۱۲۱۵ شمسی توسط میرزا صالح شیرازی چندان فاصله‌ای با ظهور نخستین گروه از روشنفکران ایرانی در نیمه قرن نوزدهم نداشت. حتی شاید بتوان شخص میرزا صالح را جزء همان افراد بحساب آورد. پس وجود همین طبقه روشنفکر بود که توانست به عنوان نیروی پیش برنده در جهت تأسیس نخستین روزنامه در ایران از یک سو و دیگر روزنامه‌ها چه در داخل و چه در خارج از کشور عمل کند. درست است که بیشتر روزنامه‌های داخلی، بخصوص تا پیش از انقلاب مشروطیت، یا دولتی بودند و یا از پشتیبانی دولت برخوردار، اما روشنفکران نیز تا حد زیادی به تأسیس آنها کمک کردند. در اینجا به نقش این روشنفکران در ارتباط با تأسیس روزنامه‌های آزاد منتشر شده در تبعید بیشتر، به عنوان زمینه ساز توسعه سیاسی در کشور، بطور اختصار خواهیم پرداخت.

در قرن ۱۹، مطبوعات ایران در تبعید، بدون استثناء، توسط روشنفکران مخالف حکومت قاجار پا گرفتند. آزادی موجود در خارج از کشور این امکان را برای آنها فراهم آورد تا درباره هر موضوع بنویسند و هر نوع مرامی را ترویج دهند. این روزنامه‌ها تأثیر شگرفی بر داخل کشور گذاردند. اندیشمندانی که در خصوص روند نوسازی سیاسی در ایران قرن نوزدهم می‌نگاشتند بر نقش این روزنامه‌ها و روشنفکران مؤسس صحنه گذاردند (آرین پور، ۱۳۷۲؛ ۴۸).

کاملاً روشن است که مطبوعات مهم‌ترین ابزار برای نشر دیدگاه‌ها، اخبار و آراء به شمار می‌رفتند. اگر مطبوعات داخل کشور از آزادی کافی برای مطرح ساختن دیدگاه‌ها و موضوعات مختلف بهره‌مند نبودند، نشریات در تبعید به دلیل برخورداری از آزادی بیان می‌توانستند این خلاء را پر کنند. روشنفکران ایرانی مطبوعات را از این بابت که بهترین روش برای معرفی مسلک‌ها و نشر اخبار و اطلاعات مختلف در بین مردم به شمار می‌رفتند پی‌ریزی کردند. برای همین ملاحظه می‌کنیم که در دهه واپسین قرن نوزدهم، به دنبال توسعه دامنه گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی بین مردم، هم بر تعداد و هم تنوع روزنامه‌های پیرو تکثر دیدگاه‌های سیاسی افزوده گشت. روشنفکران ایرانی، بویژه در نیمه دوم قرن نوزدهم از قدرت مطبوعات به عنوان ابزار پیشبرد نوسازی سیاسی در کشور استفاده کردند.

«روشنفکران نسل اول، با استفاده از روزنامه به انتشار گفتمان خود در حوزه عمومی پرداختند. آنها با چاپ اندیشه‌های خود در مطبوعات داخل و خارج کشور به تحول در زیست جهان سنتی ایران کمک کردند و باید گفت مهمترین و بارزترین تحولی که این گروه از روشنفکران در زیست جهان سنتی

ایرانی ایجاد کردند، نهضت مشروطیت و استقرار مجلس بود. گفتمان‌های روشنفکری که در روزنامه‌ها انعکاس می‌یافت در شکل‌گیری نهضت مشروطه موثر بودند. از جمله می‌توان به روزنامه «اختر» (میرزا آقاخان کرمانی از نویسندگان آن بود) به عنوان اولین نمونه از مطبوعات چاپ خارج اشاره کرد که در استانبول تهیه می‌شد و در تنویر افکار ایرانیان ساکن در آن منطقه مؤثر بود. در این دوره بیشتر روزنامه‌هایی که در داخل ایران چاپ می‌شدند. دولتی بودند و تعداد روزنامه‌های چاپ خارج ۲ برابر بیشتر از روزنامه‌های چاپ داخل بودند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۴۶).

نقش برخی از نشریات در گسترش فکر آزادی در ایران دوره ناصری، قابل توجه بود. از این نمونه، می‌توان به روزنامه اختر اشاره کرد. این نشریه که در استانبول چاپ می‌شد، حاوی مطالب قابل توجهی درباره آزادی است. هرچند که انسجام لازم در مطالب راجع به آزادی به مانند بسیاری دیگر از نشریات وجود ندارد ولی پرداختن به مفهوم آزادی فی نفسه اهمیت دارد. این نشریه در یکی از شماره‌های خود، دلیل اصلی آبادی هر کشور، اساس ثروت هر ملت و «تعیش به امنیت» و اعتدال جهان را در علم و آگاهی می‌دانند و سپس ادامه می‌دهد که یکی از مهم‌ترین کارهایی را که دانش و حکمت انجام می‌دهد، رساندن انسان به آزادی است. به عبارتی از دید نویسنده اختر، علم و دانش ملازم و همنشین آزادی به حساب می‌آید. هر چند که نویسنده‌ی اختر، آزادی را حاصل دانش و آگاهی و عامل پیشرفت می‌داند و آن را با قیودی چون آزادی فکر، آزادی از جهل، آزادی از هواهای نفسانی فردی و جمعی همراه می‌داند، اما با این حال آزادی را دارای حد و حدودی دانسته و آن خارج نشدن از جاده «استقامت و اعتدال» است. نویسنده دامنه آزادی را به شدت محدود کرده چنان که به نظر می‌رسد، دیگر جایی برای آزادی فردی باقی نگذاشته است و بر این باور است در آنجا که پای منافع عمومی و مشترک به میان می‌آید و «فواید راجعه به دولت و ملت» مطرح می‌شود، باید دست از ملاحظات فردی کشید و اسیر «خیالات منحصره به خویش» نشد و ضرر خود را که موجب منفعت عموم است با میل و اختیار کنار گذارد. در اینجا یا نویسنده نتوانسته نظر خود را آنگونه که می‌خواسته بیان کند، به عبارتی محدود کردن آزادی برای خود آزادی و برای جلوگیری از هرج و مرج، آنچنان که افرادی چون لاک و میل عنوان می‌کردند و یا اینکه اساساً به آزادی فردی آنچنان که در نزد اندیشه گران غربی مطرح بوده، اعتقاد نداشته است و با توجه به آنچه که در موضوعی از نوشته‌های نشریه بر می‌آید، بیشتر بار اخلاقی به آزادی داده است. آنچه را که می‌توان، آزادی درونی و امری روانشناختی به حساب آورد. از سوی دیگر، نویسنده اختر معتقد است که عدل باعث برابری می‌شود و از برابری، «حریت» پدید می‌آید و این حریت و مساوات قانون، عدالت را نگاه می‌دارند. بی مساوات و آزادی، عدالت متصور نشود، قائم نگردد، ثابت و دائم نباشد». به عبارتی از نگاه اختر، عدالت، مساوات و آزادی مفاهیمی در هم گره خورده هستند و بدون یکدیگر امکان تحققشان میسر نیست. همین برداشت از آزادی، عدل و برابری در روزنامه‌های دوره‌ی مشروطه نیز دیده می‌شود به عبارتی شاید چنین تلقی‌ای از رابطه عدالت، آزادی و برابری در روزنامه‌های مشروطه چون انجمن تبریز و مجلس، ریشه در مباحثی داشته که توسط اختر سال‌ها قبل به داخل ایران منتقل شده است.

به نظر می‌رسد بخشی از نظرات اختر در مورد آزادی تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم جان لاک و استوارت میل باشد. این نشریه، در جایی از مباحث مربوط به آزادی، دقیقه مطالبی را عنوان می‌کند که

پرواضح است از افکار و آرای جان لاک و میل گرفته شده یا حداقل تحت تأثیر اینان بوده است، اختر در یکی از شماره‌های خود که قصد پرداختن به مقوله آزادی مطبوعات را دارد، می‌نویسد: «مقصود از آزادی ملت‌ها، حریت شخصیه است که هر فردی از افراد در حفظ حقوق مشروع خود آزاد بوده، از حقوق خود تجاوز به حقوق ابنای جنس خود ننماید؛ به علت آنکه هرگاه این دو شرط نباشد هم حقوق اشخاص ضایع و باطل تواند شد و هم هرگاه شخصی را به حقوق دیگری تجاوز جایز باشد به همان طور آن یکی را نیز تجاوز جایز تواند بود و در این صورت جز هرج و مرج و فتنه و فساد حاصلی از آن متصور نتواند بود».

شاید از مهم‌ترین مباحثی که اختر حول مفهوم آزادی پیش کشیده، بحث آزادی صنایع و مبادلات و کسب است. در روزنامه‌ی اختر به مباحث جدید اقتصادی توجه ویژه‌ای شده، به نحوی که با ترجمه کتاب ثروت ملل اثر آدام اسمیت، گام بلندی در وارد کردن اندیشه‌های نوین اقتصادی به ایران برداشته است. چراکه از دید اسمیت، رشد اقتصادی، هدف اصلی در بین انسان‌هاست و در مطلوبیت آن جای تردید نیست. وی ملاک‌ها و مقررات و کنترل‌های دولتی را نشانه امتیازهای ناروا می‌داند، امتیازهایی که باعث جلوگیری از گسترش بازار و فعالیت اقتصادی می‌شود. روزنامه‌ی اختر با آوردن ترجمه کتاب اسمیت، در صدد انتقال آرای نوین اقتصادی به داخل ایران بود. به همین جهت در روزنامه‌ی اختر، درباره‌ی آزادی صنایع می‌نویسد: «باید ارباب صنایع را در کمال آزادی به حال خود گذاشت تا در توسیع دایره صنعت و تزئید منفعت خود کوشند» و سپس نویسنده، ثمره‌ی این آزادی را در ایجاد بازار رقابتی می‌داند که منجر به نفع عمومی و رفع نقایص می‌شود.

میرزا ملکم خان، از جمله افرادی است که به فکر تلاش برای بیان مفاهیمی از قبیل قانون، آزادی و عدالت در جامعه بود. وی در رساله‌ی صراط مستقیم، حقوق اساسی فرد را بیان می‌کند و حقوق انسانی را بر چهار رکن استوار می‌سازد؛ رکن اول، اطمینان؛ شامل اطمینان مالی و اطمینان جانی می‌شود؛ رکن دوم، اختیار، که شش نوع اختیار در نظر گرفته که عبارت است از: ۱- اختیار بدنی، یعنی هر نفسی، اختیار بدن خود را داشته باشد که در هر مکانی تواند بود؛ ۲- اختیار زبان، یعنی شخص خلاف قانون در حق خود یا برادران نوعی خود اگر ببیند، بتواند بگوید و در خدمت روسای خود بتواند حکایت یا شکایت کند؛ ۳- اختیار قلم؛ ۴- اختیار خیال، یعنی هر شخصی اختیار خیال خود را داشته باشد و در هر مذهبی که هست کسی متعرض او نشود؛ ۵- اختیار کسب؛ ۶- اختیار جماعت. رکن سوم از دید ملکم، مساوات است که شامل مساوات در نفوس و مساوات در حدود حقوق می‌شود. رکن چهارم نیز امتیاز فضلی است، یعنی برتری بر حسب هنر و فضیلت. افکار ملکم در دیدگاه‌های برخی از افراد تأثیر داشته و در مطبوعات مشروطه انعکاس یافته است. چنانکه نشریه الجمال، از قول سید جمال‌الدین واعظ، در یکی از شماره‌های خود، دقیقاً به ارکان مزبور اشاره کرده و به شرح آن می‌پردازد (حسینی، ۱۳۹۶: ۴۷).

اصولاً ملکم توجه ویژه‌ای به آزادی داشته و در جزوه اول ندای عدالت، آزادی قانونی را از پیش شرط‌های عدالت می‌شمارد و حد آزادی را در عدم وارد آمدن خلل به حقوق دیگران به حساب می‌آورد. او برای غلبه بر استبداد سیاسی، قانون را توصیه کرد که پشتیبان جان و مال و آزادی است؛ زیرا بدون این سه، امنیتی وجود نخواهد داشت و بدون امنیت، پیشرفت میسر نخواهد شد. وی در

اولین شماره از روزنامه قانون، نوشت: «ایران مملو است از نعمات خدادادی چیزی که همه‌ی این نعمات را باطل گذاشته، نبود قانون است. هیچکس در ایران مالک هیچ چیز نیست؛ زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون. سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون...». او بر این باور بود که این بی‌قانونی‌ها عامل اصلی بی‌عدالتی در جامعه شده است و به ضرورت اجرای قانون برای رسیدن به عدالت اشاره کرد. ملکم عدالت را بدون قانون بی‌معنا و بدون هرگونه اعتباری می‌داند. وی بر این باور است که مجرای صدور قانون هم باید «دیوانخانه‌های عدلیه» باشد. همچنین ملکم به بحث آزادی قلم نیز پرداخته و «جمیع تنظیمات و ترقیات دنیا» را در نتیجه قلم می‌داند.

ز: مدرنیته

تا پیش از سده نوزدهم میلادی و آشنایی بی‌واسطه جامعه ایران با مردم، فرهنگ و تمدن اروپایی، نخبگان و سیاست‌گذاران کشور شاید چندان خود را ملزم به ایجاد تحول و دگرگونی در ساختارهای مختلف جامعه ایرانی نمیدیدند، گرچه از مدتها قبل با مظاهر تمدن غربی آشنا بودند (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۶: ۴۸).

پس از قتل «امیر کبیر»، «میرزا آقاخان نوری» به صدارت رسید. در بیان کوتاه جایگاه اجتماعی «امیر کبیر» در فرایند اصلاحات انجام شده از سوی او، به چند جنبه اصلی بر می‌خوریم. نخست اینکه در برخورد با استعمار سیاسی و اقتصادی اروپائی، او نماینده ناسیونالیسم ایرانی بود؛ دیگر اینکه، نماینده اصلاح سازمان سیاسی جامعه و اصلاحگر اخلاق مدنی به شمار می‌آمد؛ و سوم اینکه مروج دانش و فرهنگ و صنعت جدید غربی بود. کارنامه خدمت «امیر کبیر» بر این سه پایه اصلی نهاده شد و نگرش ملی او بر تمامی اعمال و افکارش سایه افکننده بود (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۱۶-۲۱۵). ولی با قتل امیر کبیر» قطار نوسازی‌هایش نیز متوقف شد.

«آقاخان نوری» بطور کلی با نوگرایی و نوسازیهای «امیر کبیر» مخالف بود؛ برای مثال با ترجمه کتب و روزنامه‌های خارجی که در زمان امیر کبیر» بنیان گذاشته شده بود مخالفت و دلیل آن را نیز این‌گونه عنوان می‌کرد که «مصلحت نمی‌داند برای مردم فرق اوضاع اروپا با وضع ایران درست معلوم شود». (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۱۶). همچنین با وسایل جدیدی که باعث ایجاد ارتباطات بیشتر شود مخالف و از جمله مانع راه اندازی تلگراف بود. در این زمینه، «میرزا ملکم خان» می‌نویسد: «چندین سال با مرحوم میرزا آقاخان جنگیدم که باید تلگراف ساخت» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۱۶). در طول هفت سال صدارت «میرزا آقاخان نوری» افغانستان از ایران جدا شد؛ اوضاع کلی کشور در جنبه‌های مختلف رو به خرابی گذاشت و نفوذ روسیه و انگلیس در ایران بیشتر شد، تا نهایتاً به برکناری وی انجامید.

خراب‌تر شدن اوضاع عمومی کشور و از دست رفتن افغانستان شرایط مناسبی را فراهم کردند تا موج جدید گرایش به نوسازی ایجاد شود. این بار «ناصرالدین شاه» خود در رأس کسانی قرار گرفت که خواهان نوسازی بودند. در این زمان وی به این مسئله پرداخت که به جای انتصاب یک نفر به مقام صدراعظمی و سپردن تمام کارهای کشور به او، یک شورای دولتی تشکیل دهد و شش وزارتخانه داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، وظایف و اوقاف که در رأس هر کدام یک وزیر قرار گرفته باشد امور را اداره

نمایند. این وزرا تنها در مقابل شاه مسئولیت داشتند و البته تنها در پی جلب رضایت وی نیز بودند. در سال ۱۲۷۶ قمری «ناصرالدین شاه» فرمان تشکیل «مصلحت خانه عامه» را داد (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۱۷۹).

شاه تعداد اعضای مصلحت خانه را بیست و پنج نفر تعیین کرد، اما نه شورای دولتی و نه مصلحت خانه هیچیک نتوانستند به نوسازی کشور کمک کنند، زیرا مانع اصلی نوسازی در خود حاکمیت سیاسی قاجار و شخص شاه نهفته بود. به سخن دیگر، «ناصرالدین شاه» نوسازی می‌خواست و حتی حاضر بود تغییرات را بپذیرد، اما همه اینها را به این شرط می‌پذیرفت که قدرت مطلقه او را تهدید نکند. وی که از معطل ماندن کارها و افزایش مشکلات خسته شده بود و از طرفی با رشد آگاهی مردم مواجه بود در ۱۲۸۷ قمری «سپهسالار» را به عنوان صدراعظم خود برگزید. آنچه این روند را تسریع کرد ادامه نابسامانی‌های ناشی از خشکسالی بود (گازرانی و امینی، ۱۳۸۹: ۱۵۳).

در زمینه دیوان سالاری دولتی، سپهسالار اقدام به تأسیس «مجلس شورای دربار» کرد تا برای اولین بار اداره حکومت در ایران به شیوه کشورهای غربی، بر مبنای هیأت دولت و از طریق مشورت، تصمیم‌گیری و مسئولیت دسته جمعی صورت گیرد. برای رسیدگی به امور دیوانی نیز محل مخصوصی معین کرد. او مدارس جدید ایجاد کرد؛ به تقویت «دارالفنون» پرداخت و برای اولین بار در آنجا کلاسهای آزاد در زمینه‌هایی چون فیزیک، شیمی، پزشکی، جغرافیا و... برای استفاده عموم دایر کرد؛ و برای بهره برداری از معادن طبیعی، مهندس معدن شناس از اتریش استخدام کرد و کارخانه چدن ریزی، چراغ الکتریسیته و روشنایی چراغ گاز را از اروپا آورد (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۲۰۹). از دیگر اقدامات اصلاحی «سپهسالار» تلاش در جهت گسترش آزادی بویژه برای مطبوعات بود، که این روند مخالفین قدرتمندی نیز داشت.

تلاش دیگر «سپهسالار» تدوین یک مجموعه حقوقی به صورت قانون اساسی بود که در آن حقوق مردم را - بالاخص در رابطه با حکومت - روشن کرد. این تحول، با تلاش او زیر عنوان «قانون تنظیمات» به اجرا در آمد. جوهره تنظیمات، تحدید قدرت مطلقه حکام و ایجاد درجه‌ای از مسئولیت پذیری و رعایت حقوق رعیت در آنان بود. نوسازی مالی، مبارزه با رشوه خواری و جلوگیری از دریافت پیشکش و هدایا جبهه دیگری بود که «سپهسالار» در برابر هیأت حاکمه قاجار گشود.

نکته‌ای که در مورد «سپهسالار» باید گفته شود آن است که در بین صدراعظم‌های سلسله قاجار اعمال و رفتار کمتر کسی مانند وی شک برانگیز است؛ بدین معنی که در رفتار پسندیده و وطن پرستی «امیرکبیر» و یا خیانت «میرزا آقاخان نوری» جای تردید زیادی وجود ندارد، اما عملکرد «سپهسالار» انسان را در میان وطن پرستی و یا خیانت او مردد می‌گذارد.

از نیمه دوم سده نوزده به این سو، تأثیرگذاری غرب در جامعه ایران به شدت گسترش یافت. این نفوذ و تأثیرگذاری به دو شیوه متفاوت، روابط سست و شکننده دولت قاجار با جامعه ایران را تضعیف کرد: نخست، نفوذ اقتصادی غرب بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرد و به تدریج تجار و بازرگانان پراکنده محلی را در قالب طبقه متوسط فرامحلی یکپارچه ساخت؛ طبقه‌ای که اعضای آن برای نخستین بار از دردها و مشکلات مشترک خود آگاه شده بودند. این طبقه متمول به دلیل پیوندهایش با اقتصاد سنتی و ایدئولوژی تشیع در سالهای بعد به «طبقه متوسط سنتی» معروف شد. دوم، برخورد با غرب، بویژه تماس فکری و ایدئولوژیک از طریق نهادهای نوین آموزشی، زمینه رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید،



گرایش‌های نو و مشاغل جدید را فراهم کرد و طبقه متوسط حرفه‌های جدیدی با نام «طبقه روشنفکر» بوجود آورد. به گفته «آبراهامیان: آرای غربی، بویژه روشنگری فرانسوی، به آنان آموخت که تاریخ نه آن طور که روحانیون معتقد بودند نمایش اراده خداوند، و نه آن طور که وقایع‌نگاران دربار لایتقطع اظهار می‌کردند ظهور و سقوط سلسله‌ها، بلکه بیشتر سیر مداوم پیشرفت بشر است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۶).

در هر صورت وضعیت و شرایط نفوذ غرب و مواجهه با آن در دوره مشروطه نشان می‌دهد که این پدیده عمدتاً امری شهری بود؛ یعنی پیامدهای تمدن و نوسازی، بیش از همه در زندگی شهری دیده شد و در نتیجه اعتراضات مردمی به مسائل غرب نیز بیشتر در مراکز شهری آن زمان نمود پیدا کرد. در مجموع، اگر چه آرمانهای انقلاب مشروطه نخست از سوی روشنفکران مطرح شد، ولی جنبش اجتماعی - سیاسی عمیق و وسیعی در این سطح بی‌تردید بدون حمایت گسترده توده‌ای ناممکن بنظر می‌رسید. گذار از نارضایتی‌های روشنفکرانه نخبگان به جنبشی توده‌ای به واسطه علمایی تحقق یافت که موافق قانون اساسی و دگرگونی شرایط بودند، و در نتیجه آرمان‌های مشروطه را به میان توده‌های مردم بردند.

### ۳- گفتمان‌های روشنفکران نسل اول

چهار نوع گفتمانی که این نسل از روشنفکران وارد حوزه عمومی کردند، عبارتند از:

۱- گفتمان نوسازی ۳- گفتمان ضد مذهبی

۲- گفتمان مشروطه طلبی ۴- گفتمان نقد مذهبی

این چهار گفتمان در کنار گفتمان سنتی سلطنتی، که گفتمان حاکم این دوره بوده است، فضای گفتمانی روشنفکران نسل اول را تشکیل می‌دادند.

### نقش روشنفکران نسل دوم در تحولات ایران عصر قاجار

#### ۱- ویژگی‌های روشنفکران نسل دوم

می‌توان گفت که اولین ویژگی این نسل آن بود که از سه گروه روشنفکری به شرح زیر تشکیل شده بود:

گروه اول، گرایش ناسیونالیستی - لیبرالیستی داشت و می‌توان افرادی نظیر سیدحسن تقی‌زاده، میرزاده عشقی، ملک‌الشعراى بهار، لاهوتی، فرخی یزدی، احمد کسروی، ذبیح‌بهر روز، میرزا مؤتمن‌الملک، مصدق و پورداد را در این گروه قرار داد. عمده‌ترین دغدغه این افراد، آزادی از استعمار و استبداد بود.

گروه دوم ناسیونالیست‌های مذهبی بودند. میرزا هاشم آشتیانی، سید ابراهیم ضیاء‌الواعظین، شیخ محمد علی تهرانی، فیروزآبادی، حائری زاده و کازرونی در این دسته قرار دارند. این گروه با به زیر سؤال بردن اصول مذهبی مخالف بودند و خاستگاه اجتماعی آنها، طبقه متوسط سنتی بود.

گروه سوم نیز افرادی بودند که ایده کمونیستی داشتند. اغلب اعضای آن را روشنفکران چپ‌گرا تشکیل می‌دادند که از افکار انقلابی قفقاز تأثیر پذیرفته بودند. حیدر عمو اوغلی، حزب اجتماعیون و حزب عامیون در این گروه جای داشتند.

## ۲- مشی فکری روشنفکران نسل دوم

در این دوره این نسل شامل روشنفکران فعال دوره مشروطه می‌شود. نکته قابل توجه در اینجا، وجود نهاد مجلس به عنوان یکی از مظاهر مدرنیته در ایران است که با تلاش روشنفکران و آگاه‌سازی مردم ایجاد شد. مجلس چونان نهادی که روشنفکران نسل اول و دوم ایرانی، در نتیجه تماس با غرب، با آن آشنا شده بودند، در اصل، محصول زیست جهان غربی بود. در عین حال، لازم بود تا پس از ورود به ایران، تغییراتی یابد تا با زیست جهان سنتی ایرانی منطبق شود. در واقع زیست جهان سنتی ایرانی نه فقط در ساختار مجلس تغییراتی ایجاد کرد؛ بلکه خود نیز دچار تغییراتی شد. در عین حال به دلیل آنکه اندیشه ایجاد مجلس، در زیست جهان روشنفکری ایران شکل گرفته بود، می‌توان نتیجه گرفت که مواجهه بین زیست جهان ایرانی و ایده پارلمانتاریسم، در واقع مواجهه بین زیست جهان روشنفکری و زیست جهان سنتی بوده است. در این مواجهه زیست جهان سنتی نشان داد که امکان پذیرش اندیشه‌های زیست جهان روشنفکری را دارد؛ مشروط بر آنکه جهان بینی‌های آنها فاصله زیادی از هم نداشته و با هم سازگار باشند. به هر حال در این دوره، گفتمان روشنفکری وارد حوزه عمومی ایرانی شد و به نظر می‌رسد، ارزیابی انتقادی نیز تحقق یافته و قابل مشاهده بود. این فرضیه با مطالعه روزنامه‌های این دوره از جمله تحلیل گفتمان روزنامه صوراسرافیل، شماره ۳۲، ۲۰ جمادی الاول، سال ۱۲۸۶ ه. ش مورد تایید تجربی نیز قرار گرفت.

از جمله تغییرات ساختاری مجلس در زیست جهان ایرانی، توجه به دو عامل مذهب و حکومت به عنوان عوامل تغییر دهنده توامان زیست جهان سنتی و روشنفکری است؛ به طوری که انجمن‌های ایالتی برای ممانعت از قدرت مطلقه حکومت تشکیل شدند و توجه به اصول مذهب در تدوین قانون اساسی، نشان دهنده نقش پررنگ آن در زیست جهان ایرانی است. این امر نشان می‌دهد که زیست جهان روشنفکری برای اینکه بتواند در تعامل با زیست جهان سنتی ایرانی در حوزه عمومی قرار بگیرد، باید در برابر آن انعطاف نشان می‌داد.

الف: توجه به حوزه نقد استعمار

به توپ بسته شدن مجلس در این دوره، روشنفکران نسل دوم را متوجه حوزه نقد استعمار ساخت و نتیجه آن شکل‌گیری گرایش‌های ناسیونالیستی بود. تدوین قانون اساسی در مجلس، نشان می‌دهد که هم در درون زیست جهان روشنفکری انعطاف‌پذیری گسترش یافته بود و هم روشنفکران در برخورد با زیست جهان سنتی، انعطاف بیشتری از خود نشان می‌دادند. پذیرش همگانی قانون مستلزم انعطاف زیست جهان‌ها نسبت به یکدیگر بود و زیست جهان روشنفکری که اندیشه تأسیس مجلس و تدوین قانون را مطرح کرده بود، خود نیز انتقادهای حوزه مذهب را پذیرفت و به این ترتیب شاهد نخستین تحول در زیست جهان سنتی ایرانی در حوزه عمومی آن هستیم.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که در زیست جهان روشنفکری نیز تغییراتی ایجاد شد و این تغییرات ناشی از شناخت واقع بینانه‌تر روشنفکران از نقش اسلام در زیست جهان سنتی ایرانی بود، ضمن اینکه انشعاب‌های روشنفکری، با تساهل نسبت به یکدیگر برخورد می‌کردند. نکته قابل توجه در اینجا حمایت و وفاداری طبقه متوسط نسبت به انقلاب بود. این امر نشان دهنده اهمیت نقش روشنفکران در تحولات ایجادشده در زیست جهان سنتی است؛ ضمن اینکه نشان می‌دهد که طبقه پایین یعنی اکثریت افراد حوزه

عمومی، درگیر تلاش برای رفع نیازهای ابتدایی خویش بودند و فرصت و امکان اندیشیدن در مورد نیازهای فراتر از آن. حتی اگر هم اهمیتی برایشان داشت - را نداشتند.

بدیهی است برخی افراد در مورد اموری که اهمیت دنیایی برایشان ندارد، کمتر می‌اندیشند و در این شرایط، تعقل شخصی کم‌رنگ شده و بنابراین افراد بیشتر به تفکرات متافیزیکی روی می‌آورند و شاید به این دلیل است که تفکرات متافیزیکی مذهب بیش از سایر محورهای اندیشه مذهبی در زیست جهان ایرانی خودنمایی می‌کند. از سوی دیگر، فقدان تعقل شخصی نیز می‌تواند نشان دهنده فقدان نقد در حوزه عمومی قلمداد شود. در این رابطه، ملک الشعرا بهار چنین نتیجه می‌گیرد که در این جریان‌ها، طبقه بالا و پایین از استبداد پشتیبانی کرد. تنها طبقه متوسط به انقلاب وفادار ماند. با این وجود، از سخن بهار بر می‌آید که ارزیابی انتقادی در طبقه متوسط وجود داشته است (بهار، ۱۳۳۲: ۲).

ب: تغییر مسیر عمل روشنفکرانه: اعتراض به انتقاد به اعتراض

از جمله روزنامه‌هایی که در این دوران منتشر می‌شد، صوراسرافیل به مدیریت میرزا جهانگیر خان شیرازی بود، این روزنامه، نماینده نیروهای رادیکال خارج از مجلس بود که در دوره دوم به مجلس راه یافتند و در کنار لیبرالها، حزب دموکرات را تشکیل دادند. حضور آنها که خواستار تغییرات زود هنگام بودند، در کنار لیبرالها که خواهان اصلاحات تدریجی در کشور بودند، نشان دهنده تغییر در زیست جهان روشنفکری است. از نکات بارز در اینجا، مسیر زیست جهان روشنفکری است که در نسل دوم از اعتراض به انتقاد کشیده شده بود؛ اما دوباره به اعتراض گرایید.

نکته در خور توجه در این سالها، همیاری طبقه متوسط سنتی و طبقه بالا و پایین جامعه و ارتباط بیشتر شفاهی طبقه متوسط با دو طبقه دیگر است. این در حالی بود که طبقه متوسط روشنفکر - که شامل روشنفکران ناسیونالیست لیبرال و چپ‌گرا می‌شد. با استفاده از روزنامه‌ها، گفتمان خود را وارد حوزه عمومی می‌کرد. ضمناً تغییرات گفتمانی این دوره، مؤید تغییر از سنت انتقاد به اعتراض است.

ج: برخوردار نبودن از حمایت مردمی

مطالعه اوضاع اجتماعی و سیاسی این دوران، نشان می‌دهد که زیست جهان روشنفکری ایرانی در تقابل با زیست جهان سنتی که طبقه متوسط سنتی از اعضای برجسته آن بودند، قرار گرفت؛ اما به خاطر نسبت نزدیکی با سکولاریسم، از حمایت مردم برخوردار نشد. بنابراین، گفتمان‌های طبقه متوسط متجدد (روشنفکران) نتوانستند به دلیل عدم توجه آنها به ویژگی‌های زیست جهان سنتی و عدم استفاده از عنصر نقد در گفتمان‌هایشان، به حوزه عمومی وارد شوند. در واقع، تأثیر توأمان وجود دشمن خارجی، همکاری دستگاه حکومتی با آن، و نادیده گرفتن اهمیت اسلام، زیست جهان سنتی را چنان غیرقابل نفوذ ساخت که راه‌چندانی برای ورود گفتمان روشنفکری باقی نبود و روشنفکران، منزوی و از حیات سیاسی - اجتماعی کنار ماندند. البته اختناق در حوزه مطبوعات نیز از نتایج دیگر چنین رویدادهایی بود.

د: ائتلاف با آلمان علیه دشمن مشترک

ممکن است به خاطر شرایط آن زمان ایران و مطبوعات در طول جنگ جهانی اول، به نظر برسد که زیست جهان غربی به شدت در زیست جهان روشنفکری و سنتی نفوذ کرده بود و این نفوذ به حدی بود که زیست جهان ایرانی - به طور کل - به واسطه زیست جهان غربی، تحت سیطره استعمار قرار گرفته

بود. در عین حال نکته جالب در اینجاست که حمایت از بخشی از غرب (آلمان)، برای مواجهه با بخش دیگری از آن دروس و انگلیس انجام می‌شد. می‌توان با توجه به نقش ایران در جنگ جهانی اول که آن را به محل ترکانازی روس و انگلیس تبدیل می‌کرد، حمایت روشنفکران از آلمان را به منزله ائتلاف با آن برای از پا در آوردن دشمن مشترک دانست. به این ترتیب، مشاهده می‌شود که در این دوره، طبقه متوسط (سنتی و متجدد) خود را در برابر مسأله یکسانی میدید و اعضای آن به رغم خط مشی‌های مختلف، برای اولین بار در اتحاد با یکدیگر، خواهان مقابله با استعمار شدند.

ه: توجه به آزادی و حقوق فردی

روشنفکران این دوره معتقد بودند که مقدمه دستیابی به آزادی، جدایی دین از سیاست و ایجاد یک حکومت غیردینی است (حایری، ۱۳۶۴: ۱۴). آنها چنین استدلال می‌کردند که موضوع اصلی در لیبرالیسم، «آزادی» است و این میسر نمی‌شود مگر اینکه زندگی از دین جدا شود.

با وجود مرکزیت مسئله آزادی و حقوق فردی در انقلاب مشروطیت، ضرورت جدایی دین از زندگی مردم پذیرفتنی نبود. قانون اساسی سال ۱۲۸۵ و متمم آن به سال ۱۲۸۶ در واقع بر گرفته از قوانین بلژیک و فرانسه بودند ولی هرگز گفته نشد که دین را باید از عرصه عمومی کنار گذاشت.

بالعکس بر این نکته تأکید داشت که اسلام به عنوان دین حاکم بر کشور همواره بوده و خواهد بود. این قوانین بر دو نظریه کاملاً مجزا، اگر چه نه متضاد، مبتنی است، یکی نظریه‌ای است کاملاً دنیوی، غربی و مردم سالار؛ و دیگری الهی و شیعی (آموزگار، ۱۹۹۱: ۱۱۸). این موضوع بیانگر افکاری است که توسط روشنفکران ایرانی در طی قرن نوزدهم ساخته و پرداخته شده بود. روشنفکران فعالانه مردم را به شرکت در انقلاب و ساختن یک نظام جدید قانونی ترغیب می‌کردند. بدون گفتمان‌های چنین روشنفکرانی، که مطمئناً تحت تأثیر تماس با مسلک‌های غربی پا گرفته بود، مشکل بتوان تصور کرد که این انقلاب چگونه می‌توانست در ایران شکل بگیرد.

### ۳- انواع گفتمان‌های روشنفکران نسل دوم

در مورد ویژگی‌های نسل اول روشنفکران، گفته شد که نسبت به حکومت و مذهب تا حدی به نقد روی آوردند. در عین حال مطالعه نسل دوم روشنفکران نشان می‌دهد که در طول این دوره، از گفتمان انتقادی دوری کرده، و به گفتمان انقلابی روی آوردند و حتی به صورت گروه‌های چریکی به اعمال انقلابی دست زدند. به این ترتیب، تشعشعات اندک عقلانیت ارتباطی به خاموشی گرایید. گفتمان‌های این نسل در پنج دسته به شرح زیر قابل تقسیم‌بندی است:

۱- ناسیونال - لیبرال ۲- ناسیونال - مذهبی

۳- کمونیستی (چپ) ۴- مذهبی سنتی

۵- مذهبی مشروطه طلب

### ۴- تأثیر روشنفکران نسل دوم بر تحولات ایران

لازم به ذکر است که تحلیل این دوره بر اساس اتفاقاتی که در محوطه مجلس و در جامعه روی می‌داد، انجام می‌شود. از جمله به این مسأله توجه کردیم که در درون مجلس، آرای نمایندگان روشنفکران با نمایندگان طبقه بالا و متوسط سنتی در تعارض بود. در عین حال روند تحولات مجلس از اتحاد بین احزاب شروع و سپس به جدایی و تفرقه آنها منتهی شد؛ به طوری که همه آنها نخست در مقابله با استعمار

و در تقابل با دشمن مشترک، گرایش ناسیونالیستی داشتند؛ اما در نتیجه اصلاح‌طلبی‌های گسترده روشنفکران، گروه مقابل آنها مخالفت نشان داد. در ادامه، واکنش روشنفکران به جای دیالوگ و مباحثه انتقادی - استدلالی، به صورت مخالفت جدی‌تر و رادیکال‌تر با عناصر سنتی و مذهبی انعکاس پیدا کرد.

به هر ترتیب در تحلیل مختصات روشنفکران این دوره در سطح جامعه، می‌توان گفت تعاملی معنی‌دار میان آنها و مردم برقرار نشد. این گروه عمدتاً گفتمان خود را توسط روزنامه‌ها در جامعه‌ای که اکثریت آن بی‌سواد بودند، منتشر کردند. این در حالی است که گروه مقابل، از گفتمان‌های شفاهی در منبرها و مساجد بهره می‌برد.

همگام با انحلال مجلس اول، گفتمان گروه‌های مخالف حکومت نیز به سوی نابودی رفت؛ اما پس از فروردین ۱۲۸۶ هجری شمسی، جان دوباره گرفت و به گفتمان رادیکال - انقلابی تبدیل شد.

### نتیجه‌گیری

جریان روشنفکری ایران، در روند خود سه حکومت مختلف را تجربه کرده که شباهت اصلی آنها، حفظ قدرت از راه تعیین محدوده گفتمانها بجز گفتمان حکومت در حوزه عمومی است. در عین حال سایر گفتمان‌ها راه خود را برای ورود به حوزه عمومی همواره جست و جو کرده‌اند. روشنفکران ایرانی نیز در برهم کنش با محدودیت‌های ساختاری، مسیر خود را ادامه داده و به انتقاد از وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب پرداخته‌اند.

گفتمان غالب در حکومت قاجار، کاملاً سنتی و در جهت حفظ موقعیت طبقه اول یعنی اشراف و برخی از روحانیان بود.

چیرگی گفتمان غالب (حکومت) و روش غیر استدلالی روشنفکران در برخورد با سه حوزه نقد (مذهب، حکومت و استعمار) مردم را حداقل در دو دوره قاجار به ابزاری در دست حکومتی‌ها یا روشنفکران تبدیل کرده بود. مطالعه تحولات اجتماعی ایران از بدو شکل‌گیری طبقه روشنفکران تا کنون نشان می‌دهد که هر گروه برای دستیابی به اهداف خود، سعی می‌کند تا مردم را با خود همراه سازد، و به این منظور به مهمترین عنصر زیست جهان ایرانی، یعنی اسلام، توجه می‌کند.

در روند جریان روشنفکری ایرانی، مشاهده می‌کنیم که نسبت ایدئولوژی زدگی که به روشنفکران ایرانی داده می‌شد، اهمیت خود را به تدریج از دست می‌دهد. در دوران قاجار روشنفکران ایرانی مشخص‌ترین تجلی عقل مدرن را در ایدئولوژی‌ها جستجو می‌کردند و از همین رو، مدرن شدن را مترادف با شناخت و پذیرش ایدئولوژی‌های مدرن می‌دیدند. این در حالی است که روشنفکران در دوران اخیر، دیگر تجلیات عقل مدرن (فلسفه و معرفت‌های درجه دوم را نیز دریافته و کم و بیش از دانش تخصصی تری در زمینه علوم تجربی برخوردار شده‌اند. در گذشته بخشی از روشنفکران، با نگاهی مطلق‌گرا و انحصاری به عقلانیت مدرن، از پروژه عقلانیت، نوعی ایدئولوژی (مدرنیسم) ساخته بودند.

- آبراهامیان، یراوند. ۱۳۷۷. ایران بین دو انقلاب. ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه چی. تهران: نشر مرکزی.
- آجودانی، ماشاء الله. ۱۳۸۳. مشروطه ی ایرانی، چاپ نهم، تهران، اختران.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۴۹. اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده. تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۵۱. اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار. تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۸۵. فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت. تهران: سخن.
- آدمیت، فریدون و همه ناطق. ۱۳۵۶. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار. تهران: آگاه.
- آرین پور، یحیی. ۱۳۷۲. از صبا تا نیما. تهران: نشر زوار.
- اشرف، احمد. ۱۳۵۹. طبقات اجتماعی در دوره ی قاجاریه. تهران: بی جا.
- آزاد ارمکی، تقی. ۱۳۸۰. مدرنیته ایرانی. تهران: اجتماع.
- بهار، محمدتقی. ۱۳۳۲. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران: امیرکبیر.
- بیگدلی، علی. ۱۳۸۵. فهم روشنفکران مشروطه خواه از مفهوم مدرنیته. پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۵.
- حائری، عبدالهادی. ۱۳۶۴. تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: امیرکبیر.
- حسینی، مجتبی. ۱۳۹۶. تاثیر روشنفکران بر اقتصاد در جامعه ایران. تهران: نشر شکوه روزنامه قانون
- زیبا کلام، صادق. ۱۳۸۲. سنت و مدرنیته. تهران: انتشارات روزنه.
- طاهری، محمد. ۱۳۸۳. جریان روشنفکری دینی و پارادایم اصلاح. فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست. شماره ۶.
- طباطبایی، سیدجواد. ۱۳۸۵. تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.
- عیسوی، چارلز. ۱۳۷۶. تاریخ اقتصادی ایران: عصر قاجار. تهران: گسترده.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). ۱۳۷۴. اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ یازدهم، تهران: مرکز.
- گازرانی، سعید و رضا امینی. ۱۳۸۹. تعارض دین و مدرنیته در اندیشه روشنفکران غیردینی عصر مشروطه: مقایسه آخوندزاده و ملکم خان. فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۸.
- کرزن، لرد. ۱۳۸۰. ایران و قضیه ایران. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محبوبی اردکانی، حسین. ۱۳۷۶. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران: دانشگاه تهران.
- محیط طباطبایی، محمد. ۱۳۲۶. مجموعه آثار میرزا ملکم خان. تهران: دانش.
- ملکم خان، میرزا. ۱۳۲۷. مجموعه آثار. تهران: تهران: علم.
- میرسپاسی، علی. ۱۳۸۱. تأملی در مدرنیته ایرانی (بجای گفتار نهایی روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران) ترجمه جلال توکلیمان، چاپ اول، تهران: طرح نو.
- منابع انگلیسی

Amuzegar, J. (۱۹۹۱) *The Dynamics of the Iranian Revolution: The Pahavis' Triumph and Tragedy*, state University of New York Press.

Torring, J. (۱۹۹۹), *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe, Zizek*. Oxford: Blackwell.